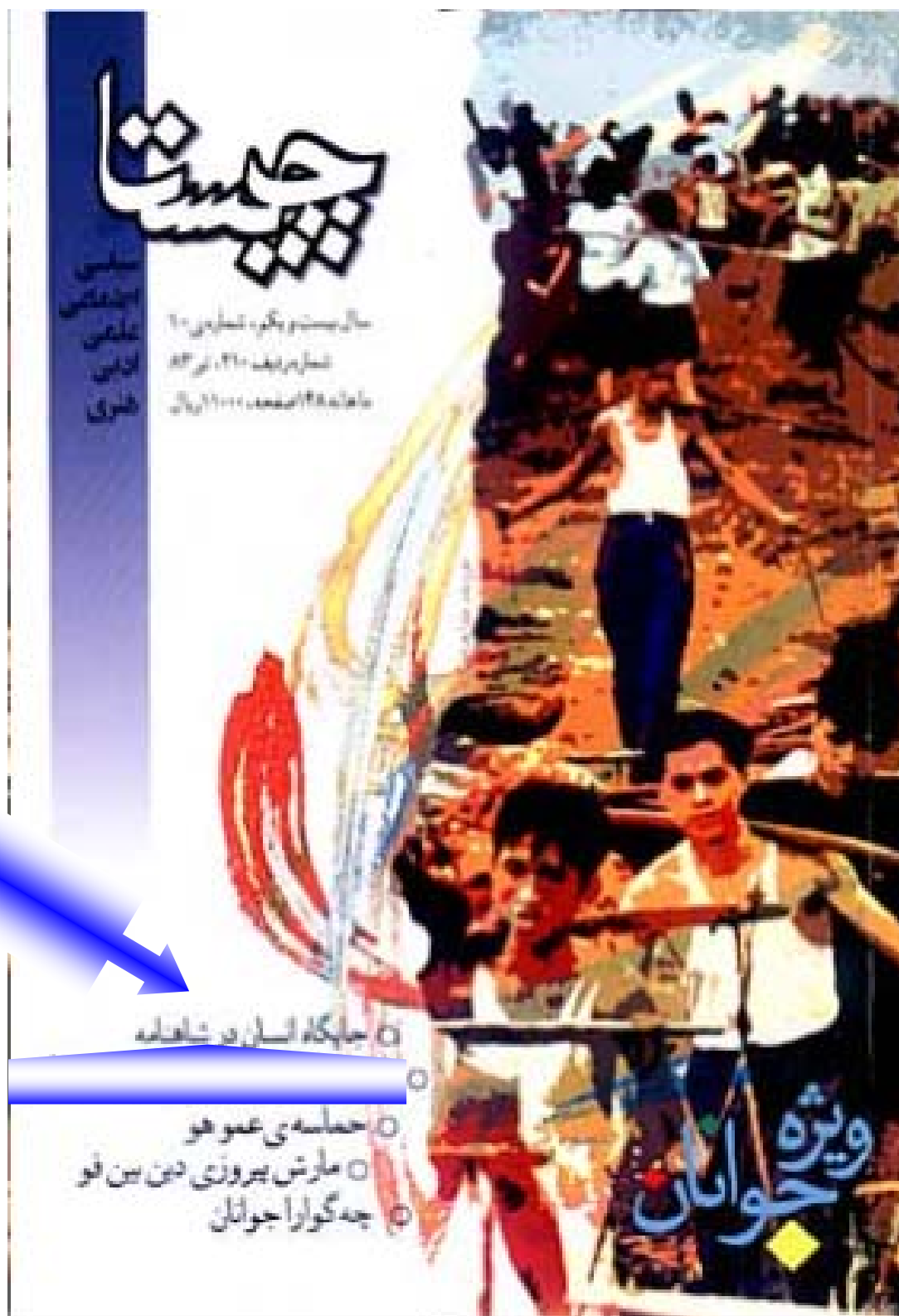




چیستا

(سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری)

تیرماه ۱۳۸۳ - شماره ۱۰
سال بیست و یکم (شماره ۲۱۰)
طرح جلد: میترا چرخبان
طرح صفحه سوم جلد: توسی

در این شماره:

مقاله:

- ۷۲۳ اشاره - پرویز شهریاری
- ۷۲۷ حماسه‌ی عمو مو - خورشید مومنی
- ۷۲۹ مارش پیروزی «دین بین فو» - برگردان: منوچهر بصیر
- ۷۳۰ جایگاه انسان در شاهنامه - عباس چرخچی
- ۷۳۹ دریاهای کردارهای هوشمندانه‌ی رخس در شاهنامه - محمدحکیم آذر
- ۷۴۵ چنین گفت خیام... چنین گفت حافظ... دکتر منیر مشیری نفرشی
- ۷۵۸ تمدن‌های باستان و پرستش ایزدان - بداله غلامی
- ۷۶۵ خرداد و امرداد، کمال و بی‌مرگی - دکتر فاطمه جدلی
- ۷۶۹ فرزندان نور - معصومه حیدری
- ۷۷۲ عقل و دل - محمد شریعتی
- ۷۷۶ مفهوم و ویژگی‌های جوان‌مردی - شاپور رضا برنجیان
- ۷۸۲ همایش ملی زنان کارگر - برگردان: مهدخت هاشمی
- ۷۸۷ چه گوایا با جوانان سخن می‌گوید - برگردان: بابک پاکزاد
- ۷۹۳ این سرزمین مال ماست - خسرو صادقی بروجنی

داستان:

- ۷۹۷ فلسفه‌ی لذت و خوشبختی - حبیب اله شاه‌رکنی
- ۸۰۳ نوآم چامسکی - اندرو ادگار، برگردان: مهدی شاکری
- ۸۰۶ این زندگی؟ - محمدرضا باقری فشخامی
- ۸۱۰ بودن و نبودن، مساله این است! - کامیار کامران

نقد کتاب:

شعر:

- ۸۱۲ نام خوب - دکتر پیمان‌ه روشن‌زاده
- ۸۱۷ اندوه مارمولک کوچک - برگردان: مهدخت هاشمی
- ۸۲۱ یک شب - سرگئی سارثاکف، برگردان: سیف‌اله گلکار
- ۸۲۵ آرمان شهری از نوعی دیگر - دکتر پرویز رجیبی
- ۸۳۴ - ۸۳۸ با شعرهایی از: نیما یوشیج - احسان طبری - ژاله اصفهانی - بهنام - محمدرضا محمودزاده - داوود ملک‌زاده

کولکون:

- ۸۳۸ برنج - هوشی مینه، برگردان: منوچهر بصیر
- ۸۳۹ پرستو - پرویز شهریاری
- ۸۴۵ کتاب‌هایی که به‌دفعه چیستا رسیده است
- ۸۴۶ - ۸۵۵ روزنه: آرمن نویسیان - پیمان‌ه روشن‌زاده
- ۸۵۶ انواع سال دو گاه‌شماری زرتشتی - همایون صنعتی
- ۸۶۱ فهرست مطالب سال بیست و یکم چیستا

جایگاه انسان در شاهنامه

عباس جرخ‌چی

قبل از آغاز این مبحث لازم به یادآوری است که نگارنده به‌عنوان یک شاهنامه‌خوان و دوست‌دار این شاهکار عظیم حکیم بزرگ فردوسی و نه به‌عنوان یک شاهنامه‌شناس، این مطلب را به‌رشته‌ی تحریر درآورده است. از این یادآوری، هدف آن است که شبهه‌ای در محافل محققان و استادان خبره‌ی امروزی شاهنامه به‌وجود نیاید، تا نگارنده این متن بتواند با خاطری آسوده همراه با فروتنی یک شاگرد به‌این محافل روی آورده و از غنای معنوی آن بهره‌گیرد. اما انتخاب این عنوان را علت چیست؟

انسان امروزی در آغاز سده‌ی بیست و یکم قرار دارد. او در این مسیر از عهد باستان تاکنون مراحل بسیار زیادی را پشت سر گذاشته و همراه با رشد و ترقی جامعه متحول گردیده و درجه‌های پیش‌رفت را طی نموده است. حال پرسش این است که آیا این تحولات با خود تغییر ماهوی انسان را به‌همراه داشته است یا نه؟ به‌دیگر سخن آیا جوهره‌ی انسان نیز به‌کلی دگرگون شده است یا نه؟ در مقابل این پرسش دوگونه جواب وجود دارد.

پاسخ نخست، از طرف آنان است که ارج و مرتبه‌ی انسان را تا سطح ماشین کاهش می‌دهند و برای او همان تعریفی را قایلند که برای ماشین. این دسته پاسخ به‌ویژه در جوامع پیش‌رفته‌ی صنعتی، مستقیم یا غیرمستقیم از طرف کسانی ارایه می‌گردد که ثروت اساسی جامعه را که حاصل دست‌رنج عموم مردم بوده، در اختیار دارند و به‌انسان تنها به‌عنوان ابزار کار می‌نگرند. در محتوای چنین پاسخی جایی برای ارزش‌های معنوی انسان باقی نمی‌ماند. این پاسخ در نهایت به‌جمله‌ی زیر خلاصه می‌گردد:

«در طی تحول جامعه، از عهد باستان تا عصر تکنولوژی حاضر، انسان عهد حجر به‌ماشین تبدیل شده است.»

پاسخ دوم، جوهره‌ی انسانی انسان را با وجود تحولات اجتماعی و تغییراتی که در برخوردها و

عمل کرده‌های او پدید آمده است، عوض نشدنی در نظر گرفته و برای آن ارزش مادی و معنوی ویژه‌ای قابل است.

کسانی که چنین پاسخی را ارایه می‌دهند، بر این باورند که جوهره‌ی انسان بر ارزش‌هایی استوار است که از موجودیتی ابدی برخوردارند. این ارزش‌ها البته تحول‌پذیرند، ولی تحول آن‌ها به معنی نفی آن‌ها نیست. آن‌ها در جریان این تحول غنی و غنی‌تر می‌گردند. با کمال تأسف در جوامع مختلف به‌ویژه در جوامع پیش‌رفته‌ی صنعتی، روابط اجتماعی و نظام‌های سیاسی - اقتصادی بر سودجویی مطلق پایه‌ریزی شده است. در چنین شرایطی جایگاه واقعی انسان مشخص نبوده، برای انسان آن‌چنان که ویژه‌ی مقام و شخصیت اوست، ارزش قابل نیستند. درست بر مبنای آگاهی از مطلب یادشده است که نگارنده برای این متن عنوان «جایگاه انسان در شاهنامه» را انتخاب نموده است. در حقیقت فردوسی برای معرفی انسان ارزش‌هایی را مطرح می‌کند که ابدی و نیستی‌ناپذیرند. این ارزش‌ها تنها با اندکی پیرایش در عصر حاضر نیز از اصالت و حقیقت برخوردارند. ما در این جا می‌کشیم تا پاره‌ای از این ارزش‌ها را، آن‌چنان که در شاهنامه تجلی می‌کنند، نشان دهیم.

درباره‌ی انسان و نقش و مقام او در جهان، در آثار شاعران، نویسندگان و فلاسفه‌ی بعد از اسلام، سخنان نغز و پرمایه‌ای می‌توان یافت. شخصیت‌های ادبی، فلسفی و علمی هم‌چون مولوی، حافظ، پورسینا و... برای «اشرف مخلوقات» جایگاه ویژه‌ای در پهنه‌ی هستی قابل بودند. مولوی در این باره چنین می‌گوید:

ای قوم به حج رفته، کجایید، کجایید	معشوق در این جاست بیایید، بیایید
معشوق تو همسایه‌ی دیوار به دیوار	در بادیه سرگشته شما در چه هوایید
گر صورت بی صورت معشوق ببینید	هم خواجه و هم بنده و هم قبله شما

در جایی دیگر باز او می‌گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه گویم چون ز مردن کم شدم
بار دیگر از فلک پیران شوم	و آن چه کاندراهم ناید آن شوم

عطار همه‌ی معنی هستی را در انسان خلاصه کرده، چنین می‌نویسد:

تویی معنی و بیرون تو اسم است	تویی گنج و همه عالم طلسم است
زهی فر حضور نور آن ذات	که بر هر ذره می تابد ز ذرات
تو را بر ذره ذره راه بینم	دو عالم ثم وجه الله بینم

فردوسی را اما نباید تنها یک تاریخ‌نویس و ادیبی که تاریخ عهد باستان را به رشته‌ی نظم

درآورده است، به حساب آورد. او حکیم برجسته‌ای است که از جهان‌بینی منسجم و عمیقی بهره‌مند است. همین عمق و انسجام جهان‌بینی اوست که هم‌چون رشته‌ای ناگسستنی دُرهای کلام او را به هم می‌پیوندد و اشعار حماسی او را به صورت گردن‌بندی زینت‌بخش که بر سینه‌ی تاریخ ایران جلوه‌ای جاودانی دارد، درمی‌آورد.

در این جهان‌بینی مقوله‌ی انسان جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. فردوسی برای انسان ارزشی بالاتر از هستی و «چرخ بلند» قایل است. او در آن جا که از روزگار، بی‌وفایی و ناسازگاری او گله‌مند است، هم از زبان «سپهر بلند» چنین می‌سراید:

چنین داد پاسخ سپهر بلند	که ای مرد گوینده‌ی بی‌گزند
چرا بینی از من همی نیک و بد	چنین ناله از دانش کی سزد
تو از من بهر باره‌ای برتری	روان را به‌دانشی همی پروری

فردوسی انسان را کلید بندها، پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد که دام و دد را به فرمان خود درآورده است، دانسته و او را نتیجه و معنای دو جهان می‌شناسد:

چو زین بگذری مردم آمد پدید	شد این بندها را سراسر کلید
پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد	مر او را دد و دام فرمان برد

.....

ز راه خرد بنگری اندکی	که معنای مردم چه باشد یکی
ورا از دوگیتی برآورده‌اند	به‌چندین میانجی به‌پرورده‌اند

فردوسی انسانی را که این چنین قدر می‌شناسد و ارج می‌نهد، همواره با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و صفات برجسته معرفی می‌کند. این ارزش‌ها کدامند و انسان واقعی در دیدگاه فردوسی چگونه انسانی است؟ ما در این جا می‌کوشیم که از مجموعه‌ی صفاتی که در شاهنامه به‌عنوان خصایل نیکو نام برده شده است، درباره‌ی سه صفت، خردمندی، دادگری و مبارزه‌جویی مطالبی را مطرح نماییم.

خرد و انسان خردمند

در سرتاسر شاهنامه برای خرد ارزشی والا و بی‌همتا در نظر گرفته شده است و انسان خردمند جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. در آغاز شاهنامه، در ستایش خرد چنین می‌سراید:

خرد بهتر از هرچه ایزدت داد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد افسر شهریاران بود	خرد زیور نامداران بود

خرد زنده‌ی جاودانی شناس	خرد مایه‌ی زندگانی شناس
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست‌گیر به‌هر دو سرای
ازو شادمانی و زویت غمیست	ازویت فزونی و زویت کمی است
به‌این ترتیب در نزد فردوسی، خرد ارزنده‌ترین داده‌ی ایزد، تاج سر شاهان، زینت نام‌آوران است. خرد زنده‌ی جاوید، هستی‌بخش زندگی، رهنمای انسان و مایه‌ی دلگشایی اوست. شادی و غم انسان، فزونی و کاستی او از خرد اوست.	
فردوسی برترین صفت خداوند را در این می‌بیند که جان و خرد را آفریده است:	
به‌نام خداوند جان و خرد	کز این برتر اندیشه برنگذرد
در مقابل این صفت نیکو و برجسته‌ی انسانی، نابخردی و نادانی قرار می‌گیرد که مایه‌ی دل‌ریشی انسان‌های نابخرد و نادان است:	
چه گفت آن هنرمند مرد خرد	که دانا ز گفتار او برخوردار
دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش	کسی کاه خرد را ندارد ز پیش
همان خویش بیگانه دارد ورا	هشیوار و دیوانه خواند ورا
در میان شاعران و نویسندگان، حکما و فلاسفه‌ی هم‌عصر حکیم عالی‌قدر، فردوسی و حتا قبل و پس از آن کم‌تر کسی است که هم‌چون او برای خرد ارج و منزلت قایل گردد.	
در شاهنامه شخصیت‌هایی مانند: سام نریمان، رستم، سیاوش، بزرگمهر و... که فردوسی همواره از آن‌ها به‌نیکی یاد می‌کند، به‌عنوان انسان‌های خردمند معرفی می‌شوند. برای نمونه درباره‌ی بزرگمهر و نشان دادن خردمندی او در شاهنامه داستان زیر آورده می‌شود:	
خسرو انوشیروان در خواب می‌بیند که گرازی با او بر سفره نشسته است. برای تعبیر این خواب، کارگزاران دربار بزرگمهر را معرفی می‌کنند و او تعبیر را در آن می‌بیند که در حرم شاه مردی به‌جامه‌ی زن پنهان است. هنگامی درستی این تعبیر بر خسرو آشکار می‌شود، شاه او را می‌نوازد و بزم‌های هفت‌گانه‌ای را که به «هفت بزم» معروف است، به‌خاطر او ترتیب می‌دهد. در این بزم‌ها، بزرگمهر سخنانی را در پاسخ به‌پرسش‌های شاه مطرح می‌کند که نشان‌دهنده‌ی خردمندی و درایت اوست. پاره‌ای از این مطالب چنین‌اند:	
چو باید که دانش بیافزایدت	سخن یافتن را خرد بایدت
در نام جستن دلیری بود	زمانه ز بد دل به‌سیری بود
گشاده‌دلان را بود بخت یار	انوشه کسی کاه بود بردبار
هرآنکس که جوید همی برتری	هنرها ببايد بدین داوری
یکی رای و فرهنگ باید نخست	دوم آزمایش ببايد درست

سوم بار بایدت هنگام کار
چهارم خرد باید و راستی
به پنجم گرت زورمندی بود
و باز می‌گوید:

ز هر نیک و هر بد گرفتن شمار
بشستن دل از کژی و کاستی
به تن کوشش آری، بلندی بود

خوی مرد دانا بگوییم پنج
نخست آن که هر کس که دارد خرد
ز شادی کند زانکه نیافته
به نابودنی‌ها ندارد دامید
چو سختیش پیش آید از هر شمار
ستایش خرد، خردمندی و انسان خردمند در شاهنامه بارها و بارها در جریان حوادث حماسی مختلف تکرار می‌شود.

در این جا نمونه‌های دیگری می‌آوریم:
هنگامی که سام نریمان فرزند خود زال را پند می‌دهد، او را به هم‌نشینی با خردمندان فراخوانده، و از همدمی با نادانان باز می‌دارد:

دگر با خردمند مردم نشین
که نادان نباشد بر آیین دین
در این باره که فرزندان نوذر شایستگی جانشینی او را ندارند، زال به بزرگان توصیه می‌کند که شاهی را انتخاب کنند که از دیهیمش بخردی بتابد:

اگر داری توس و گسته‌م فر
نزیب بر ایشان همی تاج و تخت
که باشد بدو فره ایزدی
در جایی دیگر هنگامی که رستم از دیدار اسفندیار به نزد زال دستان باز می‌گردد، در توصیف اسفندیار با پدر خود چنین می‌گوید:

سوارش دیدم چو سرو سهی
خردمند با زیب و با فره‌ی
هم چنین فردوسی از زبان گرسیوز درباره‌ی سیاوش چنین می‌گوید:
وز آن روی گرسیوز اندر شتاب
بیامد به نزدیک افراسیاب
همه رازهای سیاوش بگفت
که او را ز شاهان کسی نیست جفت
ز خوبی و دیدار و کردار او
ز هوش و دل و شرم و گفتار او
دلیر و سخن گوی و گرد و سوار
تو گویی خرد داردش در کنار

داد و انسان دادگر و دادجو

صفت انسانی دیگری که فردوسی برای آن ارزشی والا در شاهنامه قایل است، عدالت و دادگری است.

در شاهنامه مقوله‌ی داد، از مفهوم عمیق و بسیار وسیعی برخوردار است. این مفهوم را در سه عرصه می‌توان دید: طبیعت، اجتماع و انسان.

در مفهوم نخست و در عرصه‌ی طبیعت می‌توان پیوند داد را با عناصر طبیعی مشاهده نمود. در چنین مفهومی داد با بهار، باران، سبزه، رود، بهشت و... معادل است:

از ابر بهاران ببارید نم	ز روی زمین زنگ بزدود غم
جهان گشت پر سبزه و رود آب	سر غمگنان اندر آمد بخواب
زمین چون بهشتی شد آراسته	ز داد و ز بخشش پر از خواسته
جهان شد پر از خوبی و ایمنی	ز بد بسته شد دست اهریمنی
و باز در جایی دیگر گفته شده است:	
زمین گشت پر سبزه و آب و نم	بپاراست گیتی چو باغ ارم
توانگر شد از داد و از ایمنی	ز بد بسته شد دست اهریمنی

در مفهوم دوم، داد جنبه‌ی اجتماعی می‌یابد. این مفهوم در سرتاسر شاهنامه عامل اصلی و موثر شکل‌گیری حوادث تاریخی را تشکیل می‌دهد. فردوسی از داد به‌عنوان وسیله‌ی محک زدن سیستم‌های اجتماعی و عمل‌کرد شاهان و شخصیت‌های شاهنامه بهره می‌جوید. فریدون هنگامی که بر تخت شاهی می‌نشیند همت خود را بر آن می‌نهد که داد و آبادی را جانشین بیداد و ویرانی کند:

وز آن پس فریدون بگرد جهان	بگردید و دید آشکار و نهان
هر آن چیز کز راه بیداد دید	هر آن بوم و بر کان نه آباد دید
به‌داد و به‌آباد شه دست زد	چنان کز ره هوشیاران سزد

و باز درباره‌ی آغاز به‌تخت شاهی نشستن کیخسرو چنین می‌نویسد:

بگسترده‌گرد جهان داد را	بکند از زمین بیخ بیداد را
هر آن جا که ویران بد آباد کرد	دل غمگنان از غم آزاد کرد
همه بوم ایران سراسر بگشت	به‌آباد و ویرانی اندر گذشت
هر آن بوم و بر کان نه آباد بود	تبه بود و ویران ز بیداد بود
درم داد و آباد کردش ز گنج	ز داد و ز بخشش نیامد بهرنج

بهر شهر بنشست و بنهاد تخت
چنان چون بود مردم نیک‌بخت
هم‌چنان که از این کلام آشکار است، داد با آبادی و نیک‌بختی و بیداد با ویرانی و غم‌پیوندی
ناگستی دارد.

در مفهوم اجتماعی داد، از نظر فردوسی این مقوله، بیان‌گر و معرف نظامی است طرف‌دار
آبادانی، رنج‌زدایی، بخشش و نیک‌بختی انسان‌ها به‌ویژه زحمتکشان و مردم تهی‌دست.
فردوسی شرایطی را که در آن ستم و بیدادگری حکومت‌کند، چنین نشان می‌دهد:

به‌پستان‌ها در شود شیر خشک نبوید به‌نافه درون نیز مشک
زنا و ریا آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود
به‌دشت اندرون گرگ مردم خورد خردمند بگریزد از بی‌خرد
شود خایه در زیر مرغان تباه هر آنکه که بیدادگر گشت شاه

او از چنین شرایطی بیزار است و نفرت خود را از بیدادگری و بیدادگر بارها و بارها نشان
می‌دهد. او همواره به‌شاهان تاکید می‌کند که از ستم و ستم‌گری بپرهیزند.
پس از شرحی که در شاهنامه، درباره‌ی مرگ افراسیاب ستمگر آمده است، فردوسی چنین
داد سخن می‌دهد:

سپهبد که با فر یزدان بود همه خشم او بند و زندان بود
چو خون‌ریز گردد بماند نژند مکافات یابد ز چرخ بلند
چنین گفت موبد به‌بهرام تیز که خون سر بیگناهان مریز

از مقوله‌ی داد مفهومی دیگری را که در پیوند با دو مفهوم پیشین است، می‌توان استخراج
نمود. این مفهوم بیانگر ارزش و خصلتی است که فردوسی آن را به‌عنوان یک خصلت والای
انسانی معرفی می‌نماید. این خصلت همانا دادجویی و دادخواهی است. انسان دادجو و دادخواه
نمی‌تواند در مقابل نظام بیدادگر و شاه ستمکار خاموش بنشیند. همین خصلت انسانی است که
کاوه‌ی آهنگر را علیه ضحاک برمی‌انگیزاند. جریان دادخواهی کاوه‌ی آهنگر در محضر ضحاک،
در شاهنامه، چنین تصویر شده است:

خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهان منم کاوه‌ی دادخواه
بده داد من کامدستم دوان همی نالم از تو به‌رنج روان
ز تو بر من آمد ستم بیش‌تر زند هر زمان بر دلم بیشتر

هجونامه‌ی فردوسی علیه سلطان محمود با وجود خطرهایی که علیه او با خود به‌همراه دارد،
در حقیقت نتیجه‌ی عمل‌کرد این خصلت حق‌طلبی و دادخواهی است.

رزمندگی و انسان رزمنده

از جمله دیگر خصایل انسانی که فردوسی برای آن ارزش و اعتبار ممتازی قایل است، رزمندگی و مبارزه‌جویی است. در شاهنامه انسان پیکارگر هم‌چون انسان خردمند و انسان دادگر و دادجو از جایگاه رفیعی برخوردار است.

این سه خصلت یعنی خردمندی، دادجویی و پیکارگری، دارای پیوندی ناگسستنی هستند. در حقیقت انسان خردمند آن گاه که بیداد بر جامعه حکمرانی نماید و آنگاه که بیدادگر بر مردم ستم روا دارد، به‌دادخواهی برمی‌خیزد.

حماسه‌ها و داستان‌های تاریخی شاهنامه مملو است از مبارزات پهلوانان و انسان‌های خردمند دادجو علیه بیدادگری.

در این جا ما به‌چند نمونه می‌پردازیم:

هنگامی که نوذر، فرزند منوچهر بر تخت شاهی می‌نشیند، بساط بیدادگری و خودکامگی می‌گسترده. مردم از این بیدادگری به‌ستوه آمده، علیه او به‌مبارزه برمی‌خیزند.

پسین برنیامد بسی روزگار	که بیدادگر شد سر شهریار
ز گیتی برآمد هرجای غو	جهان را کهن شد سر از شاه نو
چه او رسم‌های پدر درنوشت	ابا موبدان و ردان تیز گشت
همی مردمی نزد او خوار شد	دلش برده‌ی گنج و دینار شد
کدیور یکایک سپاهی شدند	دلیران سزاوار شاهی شدند
جو از روی کشور برآمد خروش	جهانی سراسر برآمد به‌جوش

داستان بیا خواستن کاوه‌ی آهنگر علیه ضحاک ستمکار نیز در شاهنامه خواندنی است.

کاوه‌ی آهنگر پس از ایراد سخنرانی علیه ضحاک و پاره نمودن محضر دروغین او، به‌میان مردم کوچه و بازار می‌رود و آن‌ها را به‌مبارزه علیه ضحاک فرا می‌خواند:

خروشید و برجست لرزان ز جای	بدیدید و بسپرد محضر به‌پای
گرانمایه فرزند او پیش اوی	ز ایوان برون شد خروشان به‌کوی

رستم برجسته‌ترین و مبارزترین شخصیت شاهنامه است؛ فردوسی درباره‌ی او چنین

می‌گوید:

شگفتی به‌گیتی ز رستم بسیست	کزو داستان در دل هر کسیست
به‌گیتی ندیدم چنو یک سوار	که باشد به‌رزم اندرون پایدار

به خشکی چو پیل و به دریا نهنگ
خردمند و بیدار دل مرد جنگ

خصلت رزمندگی به تعبیر شاهنامه البته به معنای طرفداری از جنگ نیست و انسان رزمنده آن نیست که آتش جنگ برافروزد، چه، فردوسی به درستی از این موضوع آگاه است که «همه ز آشتی، کام مردم رواست». در حقیقت از نظر فردوسی جنگی که بر علیه بیداد باشد، حق است و گرنه او از جنگ ناحق که حاصلی جز ویرانی، کشت و کشتار و ریختن خون بی گناهان ندارد، بیزار است. از این رو در شاهنامه، رستم، این رزمنده ترین شخصیت حماسه ها که در جنگ و ستیزهای بی شمار شرکت نموده است، صلح جو و طرفدار صلح و آشتی است. روحیه ی صلح طلبی رستم هنگامی که کاوس به او دستور می دهد تا لشکر خویش را به جنگ با افراسیاب بسیج کند، به خوبی آشکار است. رستم در مخالفت با این دستور چنین سخن می گوید:

کسی کاشتی جوید و سور و بزم
نه نیکو بود پیش رفتن به رزم

و کاوس را از جنگ و خونریزی باز می دارد:

همه یافتی جنگ خیره مجوی
دل روشنست ز آب تیره مشوی

هم از جنگ جستن نگشتیم سیر
به جایست شمشیر و جنگال شیر

کاوس همین که مخالفت رستم را با جنگ می بیند، بر او خشمگین شده و او را متهم می کند که افکار صلح طلبانه را او به سپا ووش داد.

چو کاوس شنیده شد پر ز خشم
برآشفست از آن کار و بگشاد چشم

به رستم چنین گفت شاه جهان
که ایدر نماند سخن در نهان

که این در سر او تو افکنده ای
چنین بیخ کین از دلش کنده ای

تن آسانی خویش جستی درین
نه افروزش تاج و تخت و نگین

ترا دل به آن خواسته شاد شد
همه جنگ در پیش تو باد شد

در پایان این مطلب باید یادآور شد که در شاهنامه، خصایل انسانی دیگر نیز مانند راستی، مردمی و... مورد ستایش قرار گرفته است، ولی ما به همان سه خصلت فوق بسنده نمودیم.

کتاب شناسی

شاهنامه ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، نشر سازمان انتشارات جاویدان، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۲.